

آیا طوفان دیگری در راه است؟

بررسی رمان «طوفان دیگری در راه است» نوشته‌ی سید مهدی شجاعی

محمود اسعدی

«طوفان دیگری در راه است» حدیث یک نسل است. نسلی سوخته که در خلال بیست سال در شولایی از رنگ و ریا پیچیده شده است تا هم‌چنان مظلومیت‌اش مضاعف شود



و هیچ‌گاه آن‌چنان که هست به نظر نیاید. شخصیت‌های داستانی ملموس و قابل فهم‌اند و روایت داستانی ساده و سلیس بیان شده است: حاج‌امین شخصیت خیر مدرسه‌ساز چندین خانه خط بازاری را می‌خرد تا مدرسه بسازد. در این میان تنها «زینت» صاحب یکی از

منازل قدیمی حاضر به فروش منزلش به هیچ قیمتی نیست. زنی بدکاره که تنها شرط واگذاری ملکش دیدار با حاج‌امین است. دیدار زینت و حاج‌امین که قبلاً نام و عنوان دیگری داشته است و هاشم و هوشنگ نامیده می‌شده و در دربار شاهی کَر و فری داشته است محمل رویدادهای داستان است. در جریان این آشنایی مجدد و افشاگری زینت، کمال پسر حاج امین معرفی می‌شود و چهره‌ی قبلی حاج‌امین در زمان طاغوت برملا می‌شود. کمال در جریان یک عروسی که زینت جولان‌دار آن بوده است بی‌اذن پدر (حاج‌امین) از دیوار وارد آن مجلس می‌شود و در ارتباطی چشمی با نگاهی، دل‌داده زینت می‌شود و هم‌چنین تحت شعاع حرکات او قرار می‌گیرد و زینت تحت تاثیر معصومیت کمال با او همراه می‌شود و مجلس بزم در میانه‌ی تعطیل و زینت و کمال ناپدید می‌شوند. علی‌رغم تاکید نویسنده بر دو شخصیت «حاج‌امین» و «زینت» در کل رمان، شخصیت اصلی کمال است. نوجوانی که در دوران پیش از انقلاب در خانواده‌ی نزدیک به دربار رشد کرده است و در جریان حادثه‌ی مجلس عروسی به زینت خواننده‌ی بی که با گروه موزیک به رقص و آواز مشغول است دلبستگی می‌یابد. تبادل نگاه‌های کمال نوجوان و زینت منجر به قطع برنامه‌ی عشرت می‌شود و حالا بعد از پانزده سال این واقعه توسط زینت برای حاج امین خیر مدرسه‌ساز بازگویی می‌شود. آغاز روایت داستانی جذاب است و خواننده برای پی بردن به پاسخ سئوالات پدید آمده، تشنه‌ی مطالعه‌ی بقیه داستان است: کمال کیست و کجاست و چه‌طور از پدر جدا شده؟ حاج امین چگونه شخصیتی است؟ سابقه او چیست و قبلاً چه می‌کرده است؟ زینت چه نسبتی با کمال داشته و اکنون در چه موقعیتی است؟ چند شخصیت دیگر مثل مش‌خجّه، مهندس سیف آمنه و دکتر غیائی و جواد برای معرفی شخصیت‌های اصلی داستان به میدان آمده‌اند که در این میان شخصیت مش‌خجّه کمی اغراق آمیز جلوه می‌کند.

نکته‌ی اساسی در این رمان وقوع حوادث در بستر «گذشته» است. هیچ چیز در حال و آن رخ نمی‌دهد. خواننده نه در شخصیت‌ها و نه در جریان وقوع وقایع شاهد بازتاب نگاه و نظر آدم‌های داستانی نیست. تغییر رفتار شخصیت‌ها در رمان که آیینی زندگی است بایستی به نرمی و منطقی بیان شود به گونه‌ی بی که خواننده هم پا و همراه آن‌ها حرکت کند و این تغییرات واقعی به نظر رسد در حقیقت باور داستانی نزد مخاطب هنگامی شکل می‌گیرد که همه چیز روال طبیعی خود را طی می‌کند در غیر این صورت پیام نویسنده با دیگر گونه‌های ادبی خلط می‌شود. زینت به عنوان زنی عشرت طلب که در مجالس جشن و سرور دربار دلربایی می‌کرده است چگونه و چه‌طور به زنی مومن و پرهیزگار بدل شده است؟ ارتباط با آیت‌الله سعیدی که دوست پدرش بوده است و آشنایی با کمال نوجوان که چون خود پروای چندانی نداشته آیا توجیه مناسبی برای این تغییر رفتار هست؟ می‌دانیم که تغییر در دانش ساده‌تر از تغییر رفتار فردی است البته در عالم واقع بوده‌اند افرادی که ره صد ساله را یک شبه پیموده‌اند به واسطه‌ی دیداری یا شنیدن نکته‌ی، فطرت پاک

نهادشان بیدار و به سوی کمالات ره سپرده است لکن در روایت داستانی آنچه مهم است نشان دادن واقع‌نمای تحولات شخصیت است به گونه‌یی که خواننده وقوع آن را باور کند. شجاعی با نقل خاطرات شفاهی زینت که رو در رو با حاج امین به بیان پانزده سال دوری خود با او می‌پردازد سعی می‌کند خواننده را در جریان ماوقع ماجرا قرار دهد. نکته‌یی که چندان به بار نمی‌نشیند. نقل خاطرات و سخن‌های متوالی شخصیت‌ها که هر یک از رویدادهای قبلی می‌گویند از جاذبه‌ی داستانی کاسته است. این نکته در برنامه‌های زینت و کمال به اوج خود می‌رسد. این برنامه‌ها اگر چه اطلاعات مناسبی برای گره‌گشایی‌های داستانی به مخاطب می‌دهد اما به دلیل طولانی بودن آن ملال‌آور شده است خصوصاً که خاطرات در قالب نامه ارایه می‌شود.

هم‌چنین در برخی موارد این گونه به ذهن متبادر می‌شود که بعضی نامه‌ها برای مخاطب انبوه و نه گیرنده‌ی نامه نوشته شده است و بدین لحاظ قدری غیرواقعی به نظر می‌رسد. گاه نویسنده در قالب نامه موعظه می‌کند و مردم غرب را می‌شناساند شاید برای ایجاد مقایسه تا «ریا» و تظاهر مسلمان‌نماها و وضوح یابد «این فرنگی‌ها که نه خدا و پیغمبر و ائمه‌ی ما را دارند و نه تعالیم و معارف متعالی ما را؛ چرا این قدر به مسایل اخلاقی و الهی و انسانی پایبندترند تا ما که کامل‌ترین دین و زیباترین تعالیم اخلاقی و انسانی را در کتاب‌های‌مان داریم؟ درست‌ترش این است که بپرسیم؛ چرا این‌ها بیشتر و بهتر از ما به تعالیم اسلام عمل می‌کنند؟ آن قدر که برای ما جز خجالت و سرافکنندگی باقی نمی‌گذارد؟» او در جای دیگر از نظم و درستکاری و برخورد مناسب استاد فرنگی‌اش می‌گوید و دروغ و نیرنگ خویش. یا آن‌جا که می‌نویسد: «این دو جمله‌ی آخر را دو سه بار بخوان که کاملاً مملکه‌ی ذهنت شود. رعایت قوانین الهی، معنی‌اش بهره‌بردن از نعمات نیست بلکه بر عکس بهتر و بیش‌تر و درست‌تر بهره‌بردن از نعمات است. خداوند، مهربان‌تر و حکیم‌تر از آن است که نیازی را در بشر قرار دهد و راه‌های درست و مستقیم وصول به آنرا پیش پایش نگذارد.»

در بخش نامه‌ها گویا اتفاقات اساسی قرار است رخ دهد. و پاسخ‌های مستدل و منطقی برای سئوالاتی از قبیل چگونه کمال به کمال رسید ارایه شود. بدین منظور شخصیتی چون مهندس چمران که تقریباً برای مخاطب شناخته شده است به میدان آورده می‌شود: «حسابش را بکن، کسی که در رشته‌ی مهندسی مکانیک در دانشگاه تهران شاگرد اول شده، با بورس تحصیلی به آمریکا آمده، در این‌جا دکترای فیزیک کوانتوم گرفته، در میان دانشگاه‌های آمریکا مقام اول را کسب کرده، بلافاصله بعد از اخذ مدرک دکترا، در یک شرکت معتبر آمریکایی با بالاترین حقوق و امکانات استخدام شده و درست زمانی که می‌توانست محصول زحماتش را بچشد و بیش‌ترین کیف دنیا را بکند، همه‌ی این‌ها را رها کرده و رفته لبنان تا دینش را به خدا و پیغمبر و شیعیان مظلوم ادا بکند. می‌دانی لبنان یعنی چه؟! یعنی آتش گلوله و توپ و تانک و خمپاره! یعنی نفس کشیدن در اضطراب و

استرس. یعنی روزی هزار بار مردن و زنده شدن!... اگر متوجه جوانه زدن دو شاخ جدید روی سر من شدم، بدان که باعث و بانی اش، آشنایی با این آدم بوده است هم‌چنان که دو شاخ قبلی چند سال پیش بر اثر آشنایی با سرکار پدید آمده است.» (صفحه ۱۶۵)

ملاحظه می‌شود در این بخش از رمان چون گونه‌یی از برنامه‌های تلویزیونی سبک «مستند-داستانی» برداستان سایه می‌اندازد. چمران به عنوان یک شخصیت واقعی و کمال به مثابه‌ی یک شخصیت داستانی. موضوعی که سیر داستان را با چالش جدی مواجه می‌کند. کمال پس از این که به ایران می‌آید و در دفاع هشت ساله شرکت می‌کند هدف از آمدنش را این‌گونه توصیف می‌کند: «من از وقتی که در این‌جا جذب‌هی رفتن دکتر چمران را شنیده‌ام درس دانشگاه پیش کش - آرامش و خواب و خوراکم را از دست داده‌ام. چه فایده‌یی که من باشم ولی تمام ذهن و روح و روانم آن‌جا باشد؟ من تعجبم از این است که چرا کسی جلوی او را نگرفته و مانع رفتن او به مناطق خطرناک نشده؟ مگر این جهان چند نفر مثل چمران دارد؟ مگر می‌توان کسی را جای او بگذارد؟ چند متر خاک مگر چه قدر می‌ارزد که خون کسی مثل چمران بهای آن شود؟ پس صاف و پوست کنده قصد من از آن آمدن به ایران صرفاً دفاع از جان چمران است!» (صفحه ۲۸۰)

لحن نگارش نامه‌ها چندان به نامه‌های صمیمانه‌ی پسر و مادر خوانده نمی‌آید. جملات و کلمات بیش‌تر رسمی است و نویسنده خواسته است از این طریق حلقه‌ی داستانی را تکمیل کند.

سیدمهدی شجاعی نویسنده‌یی است که با داستان‌های کوتاه خوش درخشیده است. او در مجموعه‌های داستانی خود نیز از روایت اول شخص استفاده فراوان کرده است. سایه‌ی این نثر در رمان طوفان دیگری در راه است، به وضوح دیده می‌شود. آن‌جا که روایت داستانی به جای توصیف، گزارش می‌شود.

عنوان کتاب، فصل‌بندی و عناوین فصول و طراحی جلد، جذاب و مناسب است. باد و رعد و برق و تگرگ و طوفان و سیل و ابرهای متراکم و رگبار پراکنده؛ روح و روان مخاطب را به وجد می‌آورد و این ابتکار جدیدی است که شایسته‌ی توجه خاص است. با این وصف عنوان «طوفان دیگری در راه است» به نوعی، تداوم داستان در ذهن خواننده را ایجاد می‌کند که به تناسب حال و مقام می‌تواند تفسیر و تاویل شود. آیا باز هم شخصیتی که گناه کار می‌نماید تلنگری اساسی بر شخصیت‌های ظاهراًصلاح خواهد زد.

در جریان سیر و سلوک زینت و کمال که هر دو به تعالی رسیده‌اند جز دو شخصیت مشهور و مبارز - آیت‌الله سعیدی و دکتر چمران - انگیزه‌ی دیگری مشاهده نمی‌شود. این شخصیت‌ها با برخوردهای متعادل و جوان‌پسند تا حدی می‌توانند تغییر رفتار زینت و کمال را توجیه کنند اما در روایت داستانی چگونگی این امر نشان داده شده نمی‌شود. در حقیقت کمال و زینت خود با نقل خاطرات خویش در صددند تا دلیل خودآگاهی و رشد فرهنگی و معنوی خود را توجیه کنند. شاید اگر روایت داستانی مربوط به آیت‌الله سعیدی و یا شهید

چمران می بود و این شخصیت‌ها، دیگران - و از جمله زینت و کمال را- تحت تاثیر خود قرار می‌دادند توجیه آن آسان تر بود. نکته‌ی که یک فیلم مستند - داستانی می‌تواند آن را تصویر کند لکن در رمان امتزاج واقعیت و فرا واقعیت شخصیت‌های تاریخی با آدم‌های داستانی ظرافت ویژه‌ی می‌طلبد. اگر می‌شد شخصیت‌های واقعی به فراواقعی بدل شوند و شخصیت‌های غیرواقعی به واقعی شاید داستان جذاب‌تر می‌شد. شجاعی با تلفیق این دو گونه شخصیت اگر چه تا حدی نوآوری داشته است اما باز نویسی دوباره و چندباره در آن خلال ۲۰ سال (۱۳۶۵ تا ۱۳۸۵) دچار خودسانسوری و رعایت برخی ملاحظات شده است. در واقع پیدایی استوره‌ها می‌تواند روایت داستانی داشته باشد. با این وصف به نظر می‌رسد نویسنده، موضوع اصلی داستانش نه سیر و سلوک و ارتقا شخصیتی داستانی بلکه شرح ماجرا و تصویر شخصیت‌های چند چهره است که با هر زمان در موقعیت‌های مختلف، متفاوت ظاهر می‌شوند و به اصطلاح نان به نرخ روز خورند. او در خلال داستان به نحو مجروح شدن کمال اشاره می‌کند و برخورد اهالی بیمارستان را با مجروح جنگی بیان می‌کند که چگونه شخصیتی جان خود را در طبق اخلاص گذارده آن‌چنان تحقیر می‌شود و جنگ را مخصوص آدم‌های بی کس و کار معرفی می‌کند. مظلومیتی مضاعف برای انقلاب که حتا در دفاع از کشور و میهن و دین خود غریب و تنه‌ایند. در همین حال افرادی تازه رنگ عوض کرده‌اند پیش قراول سازندگی و تعلیم و تربیت می‌شوند و اگر کسانی اندک مقاومتی کنند، پرونده‌ی قبلی‌شان را می‌کشایند و از بردن عرض و آبروی افراد ابایی ندارند. آن‌ها برای اثبات خود به نفی دیگران می‌پردازند و همواره دنبال نقاط ضعف آدم‌ها برای پوشاندن جنبه‌های مثبت آنان هستند. در راه بودن طوفان دیگری، شاید همین نکته باشد که اگر بیاید چهره‌ی کسانی را روشن و شفاف می‌سازد که همواره دیگران را متهم کرده‌اند. آن‌جاست که آشکار می‌شود سرچشمه‌ی فتنه خود آنند. و این نکته‌ی است که روشن‌گری آن چندان ساده نیست. رمان طوفان دیگری در راه است، اگر چه با مشخص شدن کمال در سامان‌گاه به پایان می‌رسد لکن روایت داستانی می‌تواند هم‌چنان در ذهن و ضمیر مخاطب تداوم یابد و این راز موفقیت آن است. آغازی بی‌پایان و اگر داستانی بتواند پس از فرجام در ذهن خواننده ادامه پیدا کند به تعیین توفیق یافته است.